

فصلنامه علمی «پژوهش زبان و ادبیات فارسی»

شماره شصت و هفتم، زمستان ۱۴۰۱: ۱۶-۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۰/۰۶

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۱۲/۱۰

نوع مقاله: پژوهشی

وامواژه‌های قرآنی - عربی در زبان پهلوی (فارسی میانه)

یدالله منصوری*

چکیده

درباره واژه‌های دخیل یا وامواژه عربی در فارسی، دیدگاه غالب این است که ورود لغات عربی در دوره اسلامی، یعنی پس از آمدن اسلام به ایران، آن هم بیشتر در سده‌های ششم و هفتم به بعد به فارسی بوده و حضور آنها در متون فارسی قوت و شدت گرفته است. در این گفتار کوشش بر آن است تا جایی که اسناد در دست است، نشان دهیم که ورود لغات عربی به زبان فارسی از روزگاران بسیار دور رخ داده و این بده‌بستان زبانی - فرهنگی چه بسا از آن زمانی که ایرانیان و عرب‌ها باهم ارتباط داشته‌اند، یعنی، از زمان هخامنشیان به بعد صورت گرفته است.

واژه‌های کلیدی: وامواژه قرآنی (دخیل عربی)، فارسی میانه، زبان پهلوی.

بیان مسئله

دربارهٔ واژه‌های دخیل یا وام‌واژهٔ عربی، بارها در زبان فارسی و گاه، در دیگر زبان‌های ایرانی سخن به میان آمده است. چه بسا پیشتر از این، مقاله‌ها و کتاب‌های لغت یا فرهنگ عربی در فارسی منتشر شده‌است. نکتهٔ گفتنی اینجا که دیدگاه غالب این است که ورود لغات عربی در دورهٔ اسلامی بوده، یعنی این لغات پس از آمدن اسلام به ایران، آن‌هم بیشتر در سده‌های ششم و هفتم به بعد به زبان فارسی راه یافته و در متون فارسی شدت گرفته و جا خوش کرده است.

در این گفتار کوشش بر آن است تا جایی که اسناد در دست نشان بدهیم که ورود لغات عربی به زبان فارسی از روزگاران بسیار دور رخ داده و این بده‌بستانِ زبانی-فرهنگی چه بسا از آن زمانی که ایرانیان و عرب‌ها ارتباط داشته‌اند، صورت گرفته است. برای پیگیری رَد پای این لغات متون فارسی میانه (زبان پهلوی) همگی پیش روی ما بود تا بررسی گردد کدام متن دارای لغات عربی هستند. یادآوری می‌شود که نگارش واژگان عربی حتی اسامی و اعلام خاصّ به خط و زبان پهلوی در این گفتار به عنوان وام‌واژه تلقی شده است، اگرچه نگارش لغات یک زبان به خط دیگر زبان وام‌واژه نیست در اینجا به دلیل ارزش و اهمیت تاریخی مورد تأکید این گفتار است. نخست باید همه متون بررسی و آزمایش می‌شدند تا مسئله روشن گردد. ارجاعات مقاله به صورت دقیق به فصل یا صفحه و سطر متون بیانگر حقیقت این پژوهش است.

پیشینه تحقیق

دربارهٔ پیشینهٔ مقاله تاجایی که نگارنده آگاهی دارد تاکنون مقاله یا کتابی در این خصوص منتشر نشده؛ اما دربارهٔ واژه‌های دخیل عربی در فارسی مقاله‌ها و کتاب‌های قابل توجهی نوشته شده است که ذکر یکایک آنها در این گفتار به اطنال کلام می‌انجامد. این نکته نیز یادآوری می‌شود که هزوارش‌ها مورد بحث این گفتار نیست و دیگران بدان پرداخته‌اند. برای نمونه، کتاب هزوارش‌های پهلوی، اثر دکتر محمدجواد مشکور، چاپ بنیاد فرهنگ ایران.

بررسی و تحلیل واژگان دخیل عربی در متون پهلوی [ادبیات تحقیق]

پیش از آن که به متون پهلوی بپردازیم اشاره به گذر تاریخی چند سده پیشتر ما را با پیشینه ورود لغات عربی به زبان‌های ایرانی باستان رهنمون می‌سازد. از سنگ‌نوشته‌های زمان هخامنشیان، یعنی سده‌های ششم تا چهارم پیش از میلاد، برمی‌آید که شبه جزیره عربستان زیر فرمان شاهان هخامنشی بود، بدین معنی که مردمان عرب‌زبان باج‌گزار فرمانروایان ایرانی بودند. نمونه این اسناد را در کتیبه بیستون، ستون یکم (و جاهای دیگر)، داریوش یکم هخامنشی می‌خوانیم:

θātiy Dāravayauš xšāyaθiya ima dahyāva tyā manā patiyāšn
vašnā Auramazdāha adamšām xšāyaθiya āham Pārsa Uvja
Bābiruš Aθurā Arabāyā Mudrāyā .. DB I 12-5

داریوش شاه گوید: این کشورهایی است که به سوی من آمدند (تابع من شدند)، به خواست اهوره‌مزده من شاهشان شدم: پارس، خوز(عیلام)، بابل، آشور، عربایا (عربستان؟)، مصر (روی هم ۲۳ سرزمین و کشور).

افزون بر این، واژه Arabāyā در کتیبه‌های داریوش، پرسپولیس (تخت جمشید) با نشانه e، سطر ۱۱، نقش رستم a، سطر ۲۷، کانال سوئر e، سطر ۲۶ و نیز کانال سوئر m، سطر ۷ با گزاره‌هایی همانند بیستون به تکرار آمده است. جز این، در سنگ‌نوشته خشایارشا در پرسپولیس (تخت جمشید) h، سطر ۲۵ نیز با همان مضمون جزء کشورهایی است که او شاه آنها شده و فرمان او را اجرا می‌کنند و قانون او را رعایت می‌کنند و باج‌گزار او هستند. (برای متون سنگ‌نوشته‌ها به ترتیب ر.ک: Kent 1953: 117, 136, 137, 141, 145, 151).

شاید بتوان گفت که نخستین وامواژه عربی در فارسی (باستان) همین واژه arabāya- است که رونالد کنت، نویسنده کتاب فارسی باستان، آن را نام یکی از استان‌ها و ایالت‌هایی پارسیان (= ایرانیان) و هم‌چنین نام نژاد عربی می‌داند (ر.ک: Kent 1953: 169-170).

در دوره تاریخی زبان‌های ایرانی میانه، از این گونه نمونه‌ها در دیگر زبان‌های ایرانی در دست است، ما در این جا این پدیده را تنها در زبان فارسی میانه (پهلوی)، برای نمونه، پی‌گیری می‌کنیم.

همچنین نام سرزمین عرب را در برخی از متون فارسی میانه (پهلوی)، از جمله متن پهلوی کارنامه اردشیر بابکان به صورت روشن‌تر، یعنی *Arwestān* /^olwst'n' «عربستان» می‌بینیم:

andar ān gāh pus-ē ī pad Arwestān būd abāg was spāh az tāzīgān ud *mečanīgān pad drayāb widārag mad abāg Ardaxšēr ō kōxšišn ēstād. KNA 6.15

اندر آن گاه (زمان) پسری [از پسران کرم خدای هفتان بوخت] در عربستان بود، با سپاه بسیار از تازیان و مکرانیان (مکران بلوچستان) به گذرگاه دریا آمد، با اردشیر به کوشش (نبرد، ستیز) ایستاد.

در متن پهلوی (زند) وندیداد، فرگرد یکم، بند نوزده، این سرزمین، جزء نواحی است که اهوره‌مزده آفریده که به سبب نداشتن فرمانروا، گستاخ هستند، و به زودی باز خواهند ایستاد (؟).

šāzdahom az gyāgān rōstāgān ī-m pahlom frāz brēhēnīd man kē Ohrmazd hēm abar pad *ōδhā [‘L δ’ y = Av. aodaēšu] ī Arwestān /^olw'st'n'/ ī Hrōm⁽¹⁾ kē a-sardār abar mānišn hēnd kū zūd abāz ēstēnd. Pahl.Vd. 1.19

شانزدهم از جاها، روستاهایی که برتر فراز آفریدم من که اهورامزدایم، در اودهایی (سرچشمه) عربستان روم (سرزمین عربی که از آن روم است؟)، که بی‌سردار (بدون فرمانروا) ساکن هستند، که زود بازایستند (عقب نشینند).

بسنجید با متون فارسی میانه مانوی، به صورت *arwāyestān* /^orw'y'st'n' «نام استانی از بیت اربایه / *Bēt 'Arbāyē* در شمال میان‌رودان (بین النهرین)». (نک. Durkin-Meisterernst 2004: 53).

جای‌نام دیگری که در متون فارسی میانه به چشم می‌خورد، نام شهرهای مقدس مکه و مدینه، و شام و کوفه و یمن است، در متن پهلوی شهرستان‌های ایران شهر می‌خوانیم:

wīst-ē čahār šahrestān andar zamīg Šām, Yaman, Frīgā ud Kufah ud Makkah ud Madīnag gāh kard ēstēd, ast šāhān šāh, ast kēsar. SHE 21.33

بیست و چهار شهرستان را در سرزمین شام، یمن، افریقا و کوفه و مکه و مدینه، چه شاهنشاه (ایران) چه قیصر (روم)، گاه کرده است (به عنوان پایتخت ساخته است). نام خاص ابراهیم^(۲) (نام سوره قرآن با ۵۲ آیه) اگرچه برگرفته از اصل عبرانی به صورت اب-رام به معنی «پدر عالی» است، ولی با اندکی تسامح، می‌توان گفت که از طریق عربی به زبان‌های ایرانی آمده است، در متن پهلوی یادگار زیرین که اصل از زبان پارتی دارد، به صورت پهلوی شده این نام را مشاهده می‌کنیم:

Aprāhīm /'pr'hym/ debīwarān mahist frawardag be āwišt. AZ 3.22

ابراهیم دبیران مهست (بزرگترین دبیران) فرورده (طومار) را مهر کرد. وامواژه خراج نیز در متن پهلوی ارداویراف‌نامه آمده است. اگر چه اصل این واژه خود یک وامواژه فارسی میانه به صورت harg به معنی «کار، کوشش، مالیات، خراج»، در زبان عربی، نخست به صورت خراج و آنگاه به شکل خراج (بر وزن فَعَال) دگرگون گشته، و سپس به صورت معرب دوباره در متن یاد شده، دیده می‌شود:

ēn ruwān druwandān kē-šān was mardōm abē-bun ud abē-bar kardud xarāj ī garān hamē abāyist dādan. Awn 49.4

این روان آن دروندانی است که آنان بسیار مردم را بی‌بُن و بی‌بَر کردند که خراج گران بایست می‌دادند.

نام خاص ابو جعفر ابودوانیقی را در متن پهلوی شهرستانی‌های ایران شهر، به صورت پهلوی شده می‌خوانیم که نویسنده آن بنای شهر بغداد را بدو نسبت می‌دهد:

šahrestān ī Baydād Abū-Gāfar čiyōn-šān Abū-Dawānīg xwānēnd kard. SHE 24.60

شهرستان بغداد را ابو غافر (= ابو جعفر)، چنان که ابودوانیق می‌خوانند، کرد (ساخت)^(۳).

نام خاص ابالیس، از دیدگاه مری بویس تصحیف ابالیث است، برخی آن را دگردیسی از عبدالله می‌دانند و مأمون و صفت وی امیرالمؤمنین در متن پهلوی مادیان گجستگ ابالیس ذکر شده است:

Abālīš rāh ō Bakdād ud dar ī Mamōn Amēr mōmenēn grift. MGA 0.3

ابالیش راه به سوی بغداد و دربارِ مأمون امیرالمؤمنین [ادریش] گرفت^(۴).
 نام خاصّ یعقوب^(۵) خالدان را اگر عربی بینگاریم یا واژهٔ دخیل از عربی در فارسی
 میانه بینداریم در کتاب پنجم دینکرد، از او یاد شده است:

hangirdīg passox ī Ādurfarrobay ī Farroxzādān hu-dēnān
 pēšōbāy abar nīšānagīg pursišn ē-čand ī Yākob ī Xālidān. DK5
 1.3

پاسخ مختصر آذرفرنبغ فرخزادان پیشوای بهدینان به چند پرسش معنی دار (= مہم)
 یعقوب خالدان.

kē-šān im Yākob wandīg frāz awiš rasišnīg abar sālārīh ī ēr-
 tōhmag Waman šud<an>. DK5 1.3-4

پیوند این یعقوب از زمان سالاریِ وَمَن که ایرانی نژاد بودند، به آنان می‌رسد.
 در متن نام‌آشنایِ پهلوی - پازندِ شکندمانیگِ وزار (گزارش گمان شکن) واژگان
 قرآنی - عربی به پهلوی برگردان شده است. یادآوری می‌شود که این متن جزو متون
 کلامی و فلسفی فارسی میانه به شمار می‌آید و دارای شانزده فصل است. فصل نخست
 تا دهم بحث و گفتگو دربارهٔ دین زردشتی است. فصل ۱۱ و ۱۲ دربارهٔ دین اسلام، فصل
 ۱۳ و ۱۴ در ردّ مسیحیت، فصل ۱۵ در ردّ یهودیت و فصل ۱۶ که ناتمام نیز است، در ردّ
 دین مانوی. نویسنده در برابر لغات دینی عربی (قرآنی)، آگاهانه واژه‌گزینی کرده و در
 مقابل آنها، واژگان پهلوی (پازند) به کار برده است. واژگان زیر برپایهٔ متن پهلوی و پازند
 شکندگمانیگِ وزار ویراستهٔ جاماسپ آسانا و وست، و نیز متن ویراستهٔ دمناش مرتب
 شده است. (ر.ک: Jamasp-Asana & West 1887; de Menasce 1945). این
 برابر نهادی را در زیر می‌خوانیم^(۶):

aknārag- afrāz «فرز»: تعالی، 8.61 āhanjāg «آهنجا، کشنده»: جاذبه،
 abaxšāyīšngar 11.4 zamānīh «زمان بی‌کران»: ازلی، anastīh «نیستی»: عَدَم،
 «بخشایش‌گر»: رحمان [و] رحیم، 11.20 abarwēz «اپرویز، پیروز»: مجید،
 11.271 abērāhēnīdārīh «بیراه کردن»: دلالت؟، 274 n.2 a-sahmān «بی‌مرز»:
 لانه‌یاب، āsn-xrad «خرد فطری»: عقل‌گریزی، 8.24 awēnābdāg «نامرئی»: غایب،
 16.4 buništāg «بنیاد»: اصل، čiyōnīh «چونی»: ماهیت، 11.20 čēr «چیر»: عزیز،

čihr «چهره»: طبع، čim «چَم»: نیت، 93, 11.2, čiš «چیز»: شئی، dānāg «دانا»: حکیم، علیم، 11.4 dānāgīh «دانایی»: علم، 11.4 dādār «دادار»: خالق، بارى، 11.217 dōstīh «دوستی»: محبت، 11.4 ē(wa)k «یک، یگانه»: واحد، framān «فرمان»: امر، 3.20 gatišn «کیفیت، خاصیت»: غرض، 8.61 gīrāg «گیرا»: ماسکه (قوه)، gōhr «گوهر»: جوهر، ذات، gōšōsrūd-xrad «خرد اکتسابی»: عقل اکتسابی، 8.61 gugārāg «گوارا»: هاضمه (قوه)، 16.5 gumēzišn «آمیزش»: مزاج اختلاط، hastīh «هستی»: النیه؟، 11.359 hištan «هشتن»: حَذَلًا، hunsandīh 11.27 «خرسندی»: رضا، 11.359 jāmēnīdan «رهبری کردن»: هُدَى، jumbišn «جنبش»: حرکت (حرکت)، 11.93 kām «کام»: اراده، 11.27 kāmrawāgīh «کامروایی»: نفوذ المشیّت، kirbakkar «کرفه‌گر»: لطیف، must «ستم»: ظلم، 16.51 nišāmīh «فاصله، شفق»: خجز، 11.93 pardag «پرده»: حجاب، pādahišn 11.149 «پاداش»: توعید (وعده دادن)، 1.13 paymān «پیمان»: وَسَط، 11.20 pādyāwand «توانمند»: قوی، متکبر، 16.22 pulīdan «پاک شدن»: استصجا، 13.203 rāyēnīdār «راهنما»: مدبّر، 11.4 rāstīh «راستی»: عدل، 11.4 rādīh «رادی»: کرم، جود، 8.61 spōzāg «سپوزا (حسن): دافعیه (قوه)، 8.49 sūd «سود»: منفعه (منفعت)، نفع، 8.6 šāyēn «نفع: ممکن شدن»: مُحال، 12.6 taxt «تخت»: عرش، 8.124 tuwān «توان»: استطاعه (استطاعت)، 11.4 tuwānīh «توانایی»: قدر، تقدیر، 11.4 tuwānīg «توانا»: قادر، 11.115 uzmāyišn «آزمایش»: مِحَنَه (محنت)، 5.49 wāspuhragānīh «کامل»: استكمال، 8.24 «دیدنی»: شاهد، 16.6 wizārišn «دوری»: خلاص، 11.329 wīmand «مرز»: حدّ، قسمه (قسمت)، wīr «ویر، درک»: عقل، 6.3 wurrōyišnīgān «گروندگان»: مؤمنین، 8.49 ziyān «زیان»: ضَرّ (ضرر).

در برخی از متون پهلوی دیگر نیز این وامواژه‌های عربی را می‌توان دید؛ از آن دسته‌اند: در زند اردیبهشت یشت، واژه مغرور را در بند ۸ می‌خوانیم:

.... tar menišn mardōm dūr bawēnd mayrūr / mglwl/ menišn mardōm dūr bawēnd tab dūr bawēnd.... ZXA 103.8

مردم تحقیراندیش دور شوند، مردم مغرور اندیش دور شوند، تب دور شود.
در زند خرده اوستا (ر.ک: پیش‌گفتار، ۲۰)، بخش خودپتیت (توبه)، ۹ مورد از این واژگان به چشم می‌خورد که عبارت‌انداز: بلکه (عربی-فارسی)، ظلم، جزیه، بهتان، هم‌شریکان (فارسی-عربی)، ثابت، حرص، کاهلی، شک:

.... pas az raftan ī ōy rawā nē dārēd balkē / bllk y/ abāg ān kasān ud frazandān ān kas wadīh kunēnd.... ZXA 65, 1.7-9

.... پس از رفتن او روا ندارد، بلکه با آن کسان و فرزندان آن کس بدی کنند.
ō rāy az rāh abē-dād kū zulm /zwllm/ be kunēd. ZXA 67, 1.11-12

.... برای او از راه بیداد یعنی که ظلم بکنند.

ayāb az rāh ī jezyēh /czyh/ az mardōmān tābā (?) be gīrēd. ZXA 68, 1.4f.

.... یا از راه جزیه از مردمان تاوان؟ بگیرد.

kas-ē kē abar drōg buhtān /bhwt'n'/ kunēnd ayāb abāg zan ī kas-ē nazdīkīh kunēnd ayāb čiš ī kas-ē duzdīh kunēd ān wināh rāy hamēmāl gōwēd. ZXA 69, 1.5-7

کسی را که به دروغ بهتان کنند یا با زن کسی نزدیکی کنند یا چیز کسی را دزدی کنند آن گناه را همی‌مال گویند.

....ō zamīgān ud ham-šarīkān /hm šlyk'n'/ ī man andar xwāstag.... ZXA 70, 1.13f.

نسبت به زمین‌ها و هم‌شریکان من در خواسته [گناهی مرتکب شدم، به توبه شوم].
az har gōnag hamāg wināh sābit /s'byt'/ šudag.... ZXA 72, 1.2f.

از هرگونه همه گناه ثابت شده [باشد]

āz ud hirs /hls/ kardg xešmēnīh arešk kardag. ZXA 74, 1.3f.

آز و حرص کرده، خشمگینی رشک کرده

kāhelīh /k'hlyh/ kardag kas-ē rāy ābrō nē dādag waranīg. ZXA 74, 1.9f.

کاهلی کرده، برای کسی شهوت آبرو نداده

ud gumān ud šakk /šk/ az ān ī mardōmān dūr kard. ZXA 76, 1.11f.

گمان و شک از مردمان را دور کرد (باید کرد؟).

متن پهلوی روز هرمزد ماه فروردین از متن‌های متأخری است که در جُنْگ MU29، از صفحه ۷۳ سطر ۶ تا پایان صفحه ۷۸ آمده و بار دیگر از صفحه ۱۱۲ سطر ۷ تا صفحه ۱۱۷ سطر ۷ تکرار شده است. که به گونه‌ای مکمل متن پهلوی روز فروردین ماه خرداد به شمار می‌آید، چند واژه عربی در لابلائی متن آن آمده است^(۷):

۴.۱۳. واژه خدمت 'hwytmt' /نک. متن روز هرمزد ماه فروردین ۱۴. ۹، سفر / spl با فعل آمدن فارسی، همان ۲۰. ۱۰، واژه مثل (مانند) /mysl همان، ۲۲. ۲ و ۶ و ۲۴. ۹. واژه وداع عربی به صورت پهلوی شده وداگ / wyt'k، همان ۲۲. ۳. نیز وداگ با فعل شدن، همان ۲۴. ۱۱؛ واژه مرکب فارسی- عربی پُرمَنت 'pwl mynt' همان ۲۲. ۳-۴ و واژه مرکب عربی- فارسی عذرخواهی به صورت درهم ریخته 'LHzlh'yh' همان ۲۲. ۴، واژه تلاوت 'tbl'wt' با فعل کردن، همان ۲۴. ۱۰، سفره به صورت پهلوی شده سفرگ / swplk همان ۲۸. ۶ و واژه مرکب فارسی- عربی برحق به صورت پهلوی شده برهک / bl hk همان ۲۸. ۹.

هم‌چنین در همان متن یادشده، یعنی متن MU29 (صص ۲ تا ۱۶۱)، که حاوی داستانی از گرشاسب، تهمورس و جمشید، گلشاه و دیگر داستان‌ها و بخش‌های برگزیده و بازنویسی از متون کهن تر زبان پهلوی است، واژگان عربی و گاهی عربی- فارسی را به آسانی در جملات و عبارات خود به فراوانی به کار می‌برد که در اینجا نمونه‌هایی از آن متن با ذکر شماره فصل و شماره بند بازگو می‌شود.

خبر / hbl 26.6, xabar / کم‌اصیلان (فارسی- عربی) /km'syl'n' kam-asīlān
 17.45، ایام 77, 17.76 /'y'm/ 'ayyām، خلاص 13.3 /hl's/ xalās با فعل
 کردن، حاصل /h'syl/ hāsel با فعل شدن، دفعه به صورت پهلوی شده /t'pk/ dafag
 10.2، تمام 10.1 /tm'm/ tamām، خطاب 9.4 /ht'b' xatāb، مراتب /marāteb
 9.4 /ml'tyb/، هوا به صورت پهلوی شده 1.36 /hww'k/ hawāg، هولناک
 (عربی- فارسی) /hwln'k/ hawlnāk، مواجره 3.37 /mw'clyh/ mowājerih
 41, 42 «غلام‌بارگی» (؟) و ترکیب اول تا آخر (عربی- فارسی- عربی) 'awwal tā

1.68 / 'axar /'wl t' 'xl/ .

به سبب اینکه این متن در بخش‌ها و فصول گوناگون، لغات عربی و فارسی دری را به کار می‌برد، کمی بهتر است با آوردن نمونه‌هایی به همراه شاهد مثال از خود متن یک گام نزدیک‌تر با سبک و سیاق آن آشنا شویم، تا باشد که خوانندگان گرامی گرایش به خواندن خود متن داشته باشند.

۴.۱۵. واژه ابلهی به صورت پهلوی شده ابلگی، ساعت، قبول به صورت کبول با فعل نمودن و داشتن، و کردن فارسی، نیز واژه حکمایان (حکما جمع حکیم) عربی با نشانه جمع فارسی و هذا بذا، واژه اقرار به صورت پهلوی شده اکرار با فعل‌های آوردن و آمدن فارسی به کار رفته است:

Frāsyāg Tūr gumān burd kē ān Mānūščihr šāh az xwurd-sālīg
ud ablagīh bar partāb <ī> tīr gōwēd hamān sāat paymān kabūl
nimūd ud az Ērān bērōn raft. MU29 26.15-16

افراسیاب تور گمان برد که آن منوچهر شاه از خردسالی و ابلهی بر پرتاب تیر گوید، همان ساعت پیمان قبول نمود و از ایران بیرون رفت.

šāh ud Ĵāmāsp bar ān āgāhīdag abar dēn ī Ohrmazd akrār
ābardand /'kl'1 'pltn'/ . MU29 19.1

شاه و جاماسپ به آن دین آگاه شده، بر دین اورمزد اقرار آوردند.

hokamāyān kē passox ōy *hāz-be-zā šnūdand abar dēn akrār
āmadah /'kl'1 Y'TYWNtn'/ dēn ī ōy kabul kardand. MU29 19.5

حکیمان که پاسخ او (= زردشت) را هذا بهذا (این چنین) شنودند، بر دین اقرار آمده، دین او را قبول کردند.

pas az ān be rōz ī Tīr ud māh ī Tīr mardōmān <ī> Ērān zamīg
□ ašan kardan kabūl +dāštēnd. MU29 26.21

پس از آن به روز تیر و ماه تیر، مردمان ایران زمین جشن کردن قبول داشتند.
واژه عربی-فارسی بی‌حد و سرحد، هم‌چنین حکم و ملک، نیز حکیم و حکما، در جملات زیر ذکر شده است:

hamān rōz wārān bē-hadd ud bē-šumār wārīd. MU29 26.21

همان روز (= بیرون رفتن افراسیاب) باران بی‌حد و بی‌شمار بارید.

be ī hokm ī Ohrmazd xwadāy ān tīr andar molk ī Tūrān tā sar-hadd <ī> Jēyhūn rasīd. MU29 26.19

به حکم اورمزد خدای آن تیر اندر مُلکِ توران تا سرحدّ جیحون رسید.

□āmāsp hakīm wazīr <ī> šāh Wištāsp būd. MU29 20.1

جاماسپ حکیم وزیر گشتاسپ شاه بود.

ud ān čahār hokamā kē dar pēš ī Wištāsp būd awēšān be pādixšāy guftēnd kē amā har čahārīh abāg ham būd dō saxwan be Zarduxšt pursēm. MU29 19.1

و آن چهار حکما که در پیش گشتاسپ بودند، ایشان به پادشاه گفتند که ما هر چهارتایی با هم بودیم، دو سخن از زردشت پرسیم.

در عبارات زیر واژه‌های غالب، کتاب، و مقام به صورت پهلوی شده مکام، و مکر و

منصب دیده می‌شود:

ud čiyōn sar hazārag ī tō šawēd Spitāmān Zarduxšt az wināh čē ān mardōm ī wad-parist dēwān ud *šaydāyān γālēb /g'lyb/ šawēnd. MU29 17.61

و چون سر هزاره تو شود ای زردشت! از گناه (ورزیدن) چنان مردم بدرست، دیوان و عفریتان غالب شوند.

pursēš az kētāb <ī> Dēn-kard abar nask <ī> huspāram kē fragard-<ē> wīst ud šaš ast. MU29 28.1

پرسش از کتاب دینکرد بر نسکِ هوسپارم، که (دارای) فرگردی بیست و شش است.

Frāsyāg pas šarmgēn šudag be raft ud dar sar-hadd ī Tūrān makām grift. MU29 26.20

افراسیاب.... پس شرمگین شده برفت و در سرحدّ توران مقام گرفت.

kū pad zēnāhr-xwārīh be farroxīh ud wuzurgīh hangārēnd ud dast-paymān kē kunēnd pāydārīh nē kunēnd kē pad wasīh makr <ud> frēb azēr pad dādestān dārēnd. MU29 17.42

پس زینهار خواری را فرختی و بزرگی انگارند و چون دست پیمان کنند، پایداری

نکنند، بسی مکر و فریب زیر (نهانی) در دادستان (داوری) [به کار] دارند.

har pādixšāy dar barābar ī dēmag <ī> oīy be gozarad hamān sāl az mansab be oīftad. MU29 20.4

هر پادشاه در برابرِ دیمه (پرستشگاه) او (= جاماسپ) بگذرد، همان سال از منصب بیفتد.

در عبارات زیر نام خاصّ جمالِ بصری، حاکمِ پارس و پیشامدی که بر سر وی آمد، با واژهٔ معزول گشتن و وداع یافتنِ فارسی، در ساختِ فعل مرکب گزارش می‌شود:

rōz-ē □amāl <ī> Basrī hākem ī pārs būd sawār šudag dar ān be gozašt har čand buzurgān-iš be ōy guftand “kē asp az ān gyāg be gardān (?) tā xūb ast ayāb ān kē payādag šudag rawēm behtar, □amāl <ī> Basrī nē šanīd ham-čenān abāg sawārīh be gozašt ōy ham dar ān sāl mazīl gašt <ud> wafāt yāft. MU29 20.5-6

روزی جمالِ بصری حاکمِ پارس بود، سوار شده در آن (= کاخ^(A)) بگذشت، هرچند بزرگان به او گفتند «که اسب را از آنجا بگردان (؟) تا خوب است یا آن که پیاده شده، برویم بهتر است»، جمالِ بصری نشنید، همچنان با سواری بگذشت، او هم در آن سال معزول گشت و وفات یافت.

واژهٔ عربی-فارسی ناموس‌دان به صورتِ ناماس‌دان (پهلوی شده ؟) و مُنجم (ستاره‌شناس) در شاهد زیر آمده است:

Frāsyāg Tūr az nāmās-dānān ud mona□□emān rāy pursīd ka wārān čē rāy nē wārēd? MU29 26.4

افراسیابِ تور از ناموس‌دانان (= دانندگان قانون طبیعی) و منجمان پرسید که باران چرا نبارد؟

واژه‌های رسم، و رضا به صورت پهلوی شده رضاگ در عبارات زیر ذکر شده است:

kū pad abar rasm ī niyāgān ud pēšēnagān abar rā yašt yazīšn yazdān □ā□ā kunēnd. MU29 17.68

(در پایانِ هزارهٔ زردشت) که به رسمِ نیاکان و پیشینیان را (چون) یشت، یزش ایزدان جا به جا (عوضی) انجام دهند.

šah Wištāsp rezāg dād. MU29 19.2

شاه گشتاسپ رضا داد.

واژهٔ شجر به معنی «درخت» و جمع فارسی شجران بجای «درختان» و شک در شواهد زیر نمایان است:

kū pad abāg anē draxt kē wēnēm abāg haft tāk dāšt kū kē ān
ša□ar-ē haft-tāk hamānāg būd. MU29 17.21

که دیگر [در خواب] درخت که بینم هفت تاک (شاخه) داشت، یعنی که همانا آن
شجر هفت تاک بود.

šājarān /ščl'n/ pl. MU29 17.15

MU29 17.30; andar mardōmān ī gētīg dēn ī tō padīrēd ud kas-
iz šakk ud gumān (ī) wad pad dēn nē āwrēd ud rāh ī nēk ud
abēzag be rawēd. MU29 17.4

در میان مردمان گیتی، دین تو را پذیرد و نیز کسی شک و گمان بد در دین نیاورد
و راه نیک و ویژه (پاک) برود.

صفت تعالی برای خدا، فعل عربی- فارسی طلبیدن در نمونه‌های زیر به چشم
می‌خورد:

čē ān kē xwadāy tālā bē kas-ē nē mē mānad saxwan oī ham
xwadāy ham be saxwan kas-ē nē mē mānad. MU29 19.2

چنان که خدای تعالی به کسی نمی‌ماند، سخن او (هم) خدای [است]، سخن او هم
به سخن کسی نمی‌ماند.

pas dādār Ohrmazd Mānsaraspad yazd rāy framūd kū ruwān
ī Keršāsp rāy abar nazdīk (ī) xwēš be talabēd. MU29 1.4

پس دادار اورمزد، ایزد مانسر اسپند را فرمود که روان گرشاسپ را به نزدیکی خویش
بطلبد.

واژه وحشت، و وقت به صورت پهلوی شده وکت / wkt (؟)، ولایت (سرزمین)
درهم‌ریخته و خراب را در جملات زیر می‌توانیم ببینیم:

kū pad ran□ ud wahšat ud saxtīh abar mardōmān ī +dēnīg
awarēd. MU29 17.78

که [در پایان هزاره زردشت] رنج و وحشت و سختی بر مردم دینی آید.

andar wakt āmōxtan (?) pēš ī Ohrmazd nišast u-š wā□ hamē
+xwāst. MU29 18.1

اندر وقت آموختن پیش اورمزد نشست و (آموزش) باژ همی خواست^۱.

۱. برای خوانش و معنی جمله، (رک: مزدایور ۱۳۷۸ : ۳۱۴ و ۳۱۶).

xwad jāmāsp bē walāyat <ī> Pārs abar kōh-ē dar dēm nihād,
ēdōn kē ān dēm-ē az seng <ī> āhan-rubā sāxtag tā ēn zamān xarāb
gaštag ast. MU29 20.2

جاماسپ، خود، به ولایت پارس بر کوهی دیمی (معبدی) نهاد، ایدون که آن دیم از
سنگ آهن‌ربا ساخته تا این زمان خراب گشته است.

۴.۲۴. سرانجام در کنار واژگان فلسفی چون: عرض و جوهر و ذات در بالا (متن
شکندگمانیگ)، واژه ذات بار دیگر در این متن، در گزاره زیر نمایان است:

ud bē az zāt <ī> Zarduxšt har če bawēnd ud būdē abar oī rōšn
būd. MU29 20.1

و به جز ذات زردشت هر چه باشد و بودی بر او (= جاماسپ) روشن بود.

نتیجه‌گیری

سخن پایانی این است که زبان‌ها و فرهنگ‌هایی که در درازنای روزگاران، سده‌ها و
هزاره‌ها، با هم از نزدیک پیوند و ارتباطی داشته‌اند، و بده بستان‌های فرهنگی و بازرگانی
(اقتصادی) کرده‌اند، بی‌گمان بده‌بستان زبانی نیز داشته‌اند و اگر این پیوند ادامه یابد، باز
هم چنین معامله‌ای تداوم خواهد داشت. شایان ذکر است که این وام‌دهی و وام‌گیری در
پدیده زبانی همواره دو سویه و کمابیش پایپای بوده است. به‌طوری که لغویون و
زبان‌شناسان آماری که از وام‌واژه‌های ایرانی (در دوره باستان، میانه و نو) در زبان عربی
ارائه داده‌اند، کمابیش از چهار و پنج هزار واژه فارسی و ایرانی از روزگاران کهن (دوره
جاهلی) تا پس از اسلام، در آن زبان جا خوش کرده است. از این‌رو می‌توان گفت که
لغات عربی هم کمابیش از آن زمان‌ها به زبان فارسی باستان و میانه ورود پیدا کرده
است و این فرایند مربوط به فارسی پس از اسلام نیست، ولی شایان ذکر است که واژگان
قرآنی و دینی فراوانی بعد از اسلام به زبان فارسی راه یافته است که پژوهشگران ایرانی و
غیرایرانی از دیرگاهان بدان پرداخته‌اند. این پژوهش به علاقه‌مندان پژوهش درباره
وام‌واژه‌های عربی-فارسی و فارسی-عربی سرنخی می‌دهد که پیوند میان این دو زبان
را از دیدگاه تاریخی اندکی دقیق‌تر بنگرند.

پی‌نوشت

۱. برای خوانش دیگر: (Ôdhâ-î Arangîstân (î Arûm) ، نک. Anklesaria 1949: 13). در متن اوستایی ranhaya (نام رود) آمده که دارمستتر پهلوی وندیداد آن را arvastin-i-Rum (میان‌رودان روم)، خوانده و رود «رنگه» را با ارونند = دجله در سرزمین میان رودان (بین النهرین) یکی می‌داند. (ر.ک: Darmesteter 1898: 7, n. 51).
۲. برای توضیحات بیشتر درباره نام حضرت ابراهیم (ع) در قرآن، (ر.ک: آرتور جعفری ۱۳۷۲: ۹۹ به بعد).
۳. منظور ابو جعفر دوانیقی (خلافت ۱۳۶-۱۳۵۸ ق.)، خلیفه دوم عباسی است. دوانیقی یعنی «کسی که دانه دانه خرج می‌کند»، صفت ابو جعفر، همین خلیفه است که به سبب امساک بدین نام شناخته شد (اقبال آشتیانی ۱۳۸۹: ۸۴-۸۵).
۴. منظور مأمون خلیفه عباسی است که مناظره معروف میان آذرفرنبغ فرخزادان از پیشوایان زردشتی (سده هشتم تا اوایل نهم میلادی)، با شخصی به نام ابالیش در حضور او انجام گرفت.
۵. نام یعقوب (ع) نیز از نام‌های قرآنی است و بارها در این متن مقدس به کار رفته است، برای آگاهی بیشتر ریشه‌شناسی، (ر.ک: جفری ۱۳۷۲: ۴۱۶ به بعد).
۶. شماره نخست از سوی چپ در برابر واژه پهلوی - پازند، شماره فصل و شماره پس از نقطه شماره بند آن متن است.
۷. این دو متن باهم به فارسی نیز ترجمه شده است. نک. کتاب‌نامه این گفتار، میرزای ناظر، ۱۳۷۳، اولی توسط مزداپور ۱۳۷۸ نیز ترجمه شده است.
۸. جاماسب حکیم عمارتی ساخته بود بر کوهی از پارس، چنان‌که هر کس پاره‌ای از اشیای آن را برمی‌داشت، نمی‌توانست از آن کاخ بیرون بیاید، نیز اگر صاحب مقامی از برابر آن می‌گذشت، از منصب خود معزول می‌شد. (ر.ک: مزداپور ۱۳۷۸: ۳۲۳ به بعد).

منابع

- اقبال آشتیانی، عباس (۱۳۸۹) تاریخ ایران، چاپ هفتم، تهران، نامک.
- جفری، آرتور (۱۳۷۲) واژه‌های دخیل در قرآن مجید، ترجمه دکتر فریدون بدره‌ای، تهران، توس.
- ژینیو، فلیپ (۱۹۸۴) ارداویراف‌نامه (ارداویراف‌نامه)، ترجمه و تحقیق دکتر ژاله آموزگار (۱۳۷۲)، تهران، معین.
- فروه‌وشی، بهرام (مترجم، ۱۳۷۸) کارنامه اردشیر بابکان، تهران، دانشگاه تهران.
- مزداپور، کتابیون (مترجم، ۱۳۷۸) بررسی دستنویس م. ۲۹ داستان گرشاسب، تهمورس و جمشید، گلشاه و متن‌های دیگر، تهران، آگه.
- میرزای ناظر، ابراهیم (مترجم، ۱۳۷۳) روز هرمزد ماه فروردین - ماه فروردین، روز خرداد (همراه با متن پارسی میانه)، مشهد، ترانه.
- ماهیار نوابی، یحیی (مترجم، ۱۳۷۴) یادگار زیربان، تهران، اساطیر.

- Anklesaria, B. (1949) Pahlavi Vendidâd (Zand-î Jvît-dêv-dât), Bombay.
- Darmesteter, J., 1898, Vendidad or lows against the demons, Avesta, The Sacred Books of Zoroastrianism, Book 3, (from Scared Books of the East) ed. by Joseph H. Peterson, 1995 (Avesta.org).
- Durkin-Meistrerernst, Desmond (2004) Dictionary of Manichaeon Middle Persian- and Parthian, School of Oriental and African Studies, University of London.
- Jamasp-Asana H.D.J. & W. West (1887) Shikand-Gumânîk Vijâr (The Pâzand-Sanskrit text together with a fragment of the Pahlavi), Bombay.
- Kent, R. G. (1953) Old Persian (Grammar-Texts-Lexicon), New Haven.
- de Menasce J. P. (1945) Škand-Gumânîk Vičâr, Fribourg.
- Nyberg, H. S. (1974) A Manual of Pahlavi, Vol. II, Wiesbaden.
- Sanjana, D. D. Peshotan (1895) The Zand í Javit Shêda dâd, Vendidâd (The Pahlavi version of the Avesta), Bombay.

متون پهلوی با نشانه‌های اختصاری:

- AWN = Gignoux, Ph. (1984) Le Livre d' Arda Virâz, Paris.
- Az = Jamasp-Asana, J. D. J. (ed., 1897) Pahlavi Texts, Bombay.
- DK5 = Amouzgar, J, et A. Tafazzoli (2000) Le Cionquième Livre du Dēnkard-(5), Paris.
- KNA = Antia, E. K. (1900), Kârnamak-i Artakhshîr Pâpakân, Bombay.
- MGA = Chacha, H. F. (1936), Gajastak Abâlish (Mâtîkân ī Gajastak Abâlîš), Bombay.
- MU29 = MS. MU 29, D. K. Jamasp Asa, M. Nawabi, B. Farahvashi (ed., 1976), The story of Garshasp, Tahmurath, Jamshid, and other texts, [with the technical assistance of M. Tavousi], Shiraz.
- Pahl.Vd. = Jamasp, D. H. (1907) Vendidâd (Avesta text with Pahlavi translation and commentary, and glossarial index), vol. 1 (texts), Bombay.
- SHE = Daryae, T. (2002) Šahrestānīhā ī Ērānšahr (A Middle Persian Text on Late Antique Geography, Epic, and History), Colifornia.
- ZXA = Dhabhar, E.B.N. (ed., 1927), Zand i Khūrtak Avistāk, Bombay.